



Political Dynamics of the Middle East and America's Grand Strategy (2008-2024)

Mahdi Ansari¹, Arsalan Ghorbani Sheikhneshin², Seyed Mohammadkazem Sajjadpour³, Majid Mohammadsharifi⁴

Received:2024/07/29
Accepted:2024/09/19

Research Article

Abstract

America's grand strategy as the superpower of the international system is affected by several factors, among which, the developments in some regions, including the Middle East, are of particular importance in this change. The current research tries to evaluate the role of the dynamics of the Middle East region on the US Grand strategy during the years 2008 to 2024, which specifically focuses on the political dynamics of the Middle East. The central question of the research is how the political dynamics of the Middle East have changed the US Grand strategy during the years 2008 to 2024? The research results have shown that the costs caused by the war in Iraq and Afghanistan, the emergence of terrorist groups, the competition of regional powers such as Iran and Saudi Arabia and other Arab countries, the developments of Islamic awakening after 2011 and the intervention and participation of actors. Trans-regional and regional issues in the affairs of other countries caused the United States to try to manage the challenges of the Middle East without a military presence and with a remote balance or an offshore balance instead of being present in the Middle East region. The offshore balancing strategy was started during Obama's era and in the way of leadership from behind, non-military intervention, selective intervention to fight terrorism and regional support to support Israel. The Trump era was followed in the form of the Abraham Accords, bringing the Arab countries closer to Israel and a selective fight to eliminate terrorist groups. Finally, Biden's period also took place in the form of supporting the Abraham Accords and building a new coalition to support Israel in the way of normalizing relations between Arab countries and Israel. In this article, the conceptual framework of Offshore Balance and the Explanatory- Formative method are used.

Keywords: *Middle East Dynamics, Offshore Balance Strategy, Obama, Trump, Biden.*

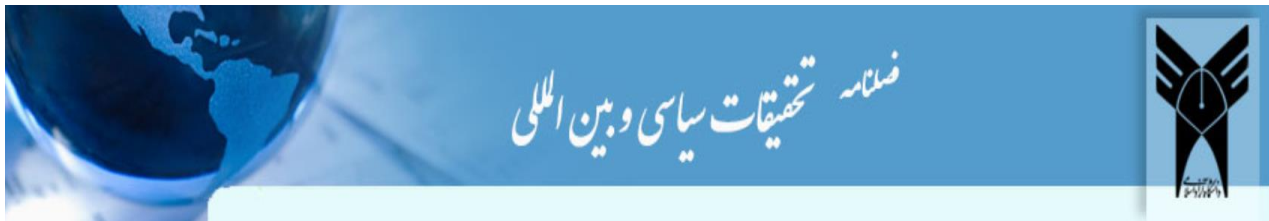
Ansari, M., Ghorbani Sheikhneshin, A., Sajjadpour, S. M. K., & Mohammadsharifi, M. (2024). Political Dynamics of the Middle East and America's Grand Strategy (2008-2024) *Journal of Political and International Research*, 16(5)

¹ Ph.D. in International Relations, Kharazmi University, Tehran, Iran. E-mail: Smahdiansari@gmail.com.

² Professor of International Relations, Kharazmi University, Tehran, Iran. (Corresponding Author) ghorbani@khu.ac.ir.

³ Professor of International Relations, School of International Relations, Tehran, Iran. mk.sjadpour@sir.ac.ir.

⁴ Professor of International Relations, Kharazmi University, Tehran, Iran. majidsharifi@khu.ac.ir.



پویایی‌های سیاسی منطقه خاورمیانه و استراتژی کلان امریکا (۲۰۰۸-۲۰۲۴)

مهدی انصاری^۱، ارسلان قربانی شیخ‌نشین^{۲*}، سید محمد کاظم سجادی‌پور^۳، مجید محمدشریفی^۴

مقاله پژوهشی	تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۵/۰۹ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۶/۳۱
--------------	---

چکیده

استراتژی کلان امریکا به‌عنوان ابرقدرت نظام بین‌الملل از عوامل متعددی تأثیر می‌پذیرد که در این میان، تحولات برخی مناطق از جمله خاورمیانه در این تغییر و تحول از اهمیت خاصی برخوردار است. پژوهش حاضر درصدد است تا نقش پویایی‌های منطقه خاورمیانه را بر استراتژی کلان امریکا در طی سالهای ۲۰۰۸ تا ۲۰۲۴ مورد ارزیابی قرار دهد که مشخصاً بر پویایی‌های سیاسی خاورمیانه متمرکز می‌شود. پرسش محوری پژوهش این است که چگونه پویایی‌های سیاسی خاورمیانه باعث تغییر استراتژی کلان امریکا در طی سال‌های ۲۰۰۸ تا ۲۰۲۴ شده است؟ نتایج تحقیق نشان داده است که هزینه‌های ناشی از وقوع جنگ در عراق و افغانستان، ظهور گروه‌های تروریستی، رقابت قدرت‌های منطقه‌ای نظیر ایران و عربستان و سایر کشورهای عربی، تحولات بیداری اسلامی پس از سال ۲۰۱۱ و مداخله و مشارکت بازیگران فرامنطقه‌ای و منطقه‌ای در امور سایر کشورها با تغییر نگرش نخبگان سیاست خارجی امریکا باعث شد تا این کشور تلاش کند به‌جای حضور در منطقه خاورمیانه، چالش‌های این منطقه را با حضور بصره و مدیریت شده و با موازنه از راه دور مدیریت کند. استراتژی موازنه فراساحلی در دوره اوباما به شیوه رهبری از پشت، مداخله‌گزینی برای مبارزه با تروریسم و حمایت منطقه‌ای در جهت حمایت از اسرائیل آغاز شد. دوره ترامپ در قالب پیمان ابراهیم، نزدیک کردن کشورهای عربی به اسرائیل و مبارزه‌گزینی برای حذف گروه‌های تروریستی دنبال شد. در نهایت دوره بایدن نیز در قالب حمایت از پیمان ابراهیم و ائتلاف‌سازی نوین برای حمایت از اسرائیل به شیوه عادی‌سازی روابط کشورهای عربی و اسرائیل صورت گرفت. در مقاله حاضر از چارچوب مفهومی توازن فراساحلی و روش تبیینی-تکوینی استفاده می‌شود.

کلمات کلیدی: پویایی خاورمیانه، استراتژی توازن فراساحلی، اوباما، ترامپ، بایدن.

انصاری؛ مهدی، قربانی شیخ‌نشین؛ ارسلان، سجادی‌پور سید؛ محمد کاظم، محمدشریفی؛ مجید (۱۴۰۳). پویایی‌های سیاسی منطقه خاورمیانه و استراتژی کلان امریکا (۲۰۰۸-۲۰۲۴). فصلنامه تحقیقات سیاسی و بین‌المللی، شماره ۵۹، صفحات ۸۰-۶۵.

^۱ دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل، دانشگاه خوارزمی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، تهران، ایران Smahdiansari@gmail.com

^۲ استاد روابط بین‌الملل، دانشگاه خوارزمی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، تهران، ایران (نویسنده مسئول) ghorbani@khu.ac.ir

^۳ استاد روابط بین‌الملل، دانشگاه خوارزمی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، تهران، ایران mk.sjadpour@sir.ac.ir

^۴ استاد روابط بین‌الملل، دانشگاه خوارزمی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، تهران، ایران majidsharifi@khu.ac.ir

۱- بیان مسأله

خاورمیانه از جمله مناطق مهم و استراتژیک جهان است که پس از فروپاشی نظم دوقطبی و تبدیل شدن ایالات متحده به عنوان هژمونی نظام بین‌الملل به عنوان مکانی برای مداخلات نظامی این کشور با توجهاتی متعدد از جمله مبارزه با تروریسم یا مبارزه با تسلیحات شیمیایی تبدیل شده بود. اما عرصه تحولات خاورمیانه به دلایل متعددی از جمله حضور بازیگران خارجی، گروه‌های فراملی اعم از نیابتی‌ها یا گروه‌های تروریستی، موقعیت استراتژیکی و همچنین رقابت‌های منطقه‌ای، نقش مهمی بر تغییر و تعیین برخی استراتژی‌ها از سوی ایالات متحده نیز داشته است. بدین معنا که ایالات متحده به عنوان هژمون نظام بین‌الملل، مخصوصاً با مشاهده و تجربه جنگ در عراق و کمی دورتر در افغانستان، ظهور گروه‌های تروریستی، گرایش طیف قابل توجهی از کشورهای منطقه از جمله کشورهای عربی به حمایت از سوی آمریکا برای دفع و مقابله با تهدیدات مواجه بوده است. همین عوامل به دلیل مشارکت مستقیم آمریکا در تحولات خاورمیانه و تضعیف دولتهای مرکزی در کشورهای نظیر عراق باعث شد تا شیوه مدیریت مناطق مختلف جهان و از جمله خاورمیانه را به نحو دیگری ساماندهی کند.

دلیل عمده حضور آمریکا در منطقه خاورمیانه مخصوصاً پس از تحولات جنگ در عراق، در کنار مدیریت بازار انرژی، اطمینان‌بخشی به متحدان و شرکا به منظور تداوم حمایت از آنها از جمله اسرائیل، عربستان سعودی و سایر کشورهای حاشیه دریای خلیج فارس بوده است (Cook, 2024:17) که به شکل قابل توجهی امنیت خود را به مداخله آمریکا در منطقه چه در قالب تأسیس پایگاه نظامی و یا در قالب پیمان‌نامه‌های امنیتی، خرید تسلیحات یا حمایت از نهادهای موقت پیوند زده‌اند. این شیوه از وابستگی در کنار اهمیت استراتژیک، ژئوپلیتیک و ژئواکونومیک خاورمیانه باعث شد تا تحولات خاورمیانه و پویایی درونی آن بر تحولات هژمون در عرصه درون نظام چندقطبی نامتعادل نیز اثرگذار باشد. این استراتژی مستلزم درک دقیقی از پویایی‌های منطقه‌ای و توانایی تعامل موثر با قدرت‌های محلی است. هرچند پویایی‌های منطقه خاورمیانه طیفی از مؤلفه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی را شامل می‌شود، اما در پژوهش حاضر تلاش بر این است تا نقش پویایی‌های سیاسی خاورمیانه که در جوهی مانند مناقشه فلسطین و اسرائیل، بیداری اسلامی و گروه‌های تروریستی و نیابتی عینیت می‌یابد، بر استراتژی کلان آمریکا به بحث گذاشته شود. به همین منظور سه دوره اوباما (۲۰۱۶-۲۰۰۸)، ترامپ (۲۰۲۰-۲۰۱۶) و بایدن (۲۰۲۰-۲۰۲۴) در ارتباط با مباحث سه گانه یاد شده و گرایش ایالات متحده به اتخاذ استراتژی خاص در این زمینه بررسی شده است. اهمیت بحث حاضر از آن جهت است که مطالعه استراتژی‌های آمریکا و پی بردن به تاکتیک‌های هریک از دولت‌های آن می‌تواند نقش مهمی در مواجهه با این موارد برای کشورهای نظیر ایران داشته باشد که به شکل قابل توجهی با انواع استراتژی‌های آمریکا در خاورمیانه، فرصت‌ها و تهدیدهایی برای آن ایجاد می‌شود. بنابراین در پژوهش حاضر تلاش بر این است تا نقش تحولات سیاسی خاورمیانه و مشخصاً جوه پویای آن بر استراتژی ایالات متحده آمریکا با تمرکز بر روش تبیینی-تکوینی به بحث گذاشته شود.

۲- پیشینه تحقیق

پیرامون بحث حاضر مطالعات و تحقیقاتی انجام شده است که به برخی از مهم‌ترین آنان پرداخته می‌شود: شوسلر (۲۰۲۳) در مقاله *توازن فراساحلی دوجوهی: آمریکا در خاورمیانه و فراتر از آن* با نگاهی انتقادی به بنیان‌های برنامه مفهومی توازن فراساحلی، ایالات متحده را دارای ظرفیتی دوجوهی معرفی می‌کند که به دلیل زیر سوال رفتن فاصله جغرافیایی تهدیدی به دلیل ظهور فناوری‌های پیچیده کاملاً قابل اتکا نیست. بلورچی (۲۰۲۰) در مقاله خود تحت عنوان *استراتژی توازن فراساحلی: جهت‌گیری استراتژی ایالات متحده در خلیج فارس*، سیر تحول استراتژی *توازن فراساحلی* در خلیج فارس و پیامدهای آن را برای منافع ایالات متحده بررسی می‌کند. جفری گرش (۲۰۱۹) در مقاله خود با عنوان *استراتژی توازن فراساحلی ایالات متحده در خاورمیانه* به بررسی ریشه‌های استراتژی *توازن فراساحلی* پرداخته و چگونگی اعمال آن را در خاورمیانه

بررسی می‌کند. جنیفر لیند (۲۰۱۴) در مقاله خود با عنوان *بازاندیشی در استراتژی کلان ایالات متحده* در مورد اتخاذ استراتژی توازن فراساحلی در سیاست خارجی آمریکا به منظور تحدید ردپای نظم جهانی این کشور و بهبود موقعیت استراتژیک جهانی آن بحث می‌کند. کریستوفر لین (۲۰۱۲)، در مقاله خود با عنوان *استراتژی کلان جدید بر این باور است که ایالات متحده باید رویکرد توازن فراساحلی را به عنوان جهت‌گیری اصلی سیاست خارجی خود برای حفظ نفوذ جهانی و تضمین ثبات منطقه‌ای بکار گیرد*. به اعتقاد او استراتژی توازن فراساحلی رویکردی برای احاله مسئولیت‌ها^۱ بوده و به معنی تقسیم مسئولیت‌ها^۲ نیست. بری پوزن (۲۰۱۴) در کتاب خود با عنوان *محدودیت: یک بنیاد جدید برای استراتژی کلان ایالات متحده* در دفاع از استراتژی توازن فراساحلی عنوان می‌کند که استراتژی فعلی ایالات متحده که به نام "هژمونی لیبرال" شناخته می‌شود، نه تنها هزینه‌بر است بلکه به نتایج معکوس منجر می‌شود و مشکلات بیشتری ایجاد می‌کند. در همین چارچوب، استفان والت (۱۴۰۰) در کتاب *جهنم نیت خوب: نخبگان سیاست خارجی و افول برتری ایالات متحده آمریکا* بیان می‌کند که استراتژی جایگزین مطلوب برای استراتژی کلان هژمونی لیبرال به عنوان استراتژی پرهزینه، استراتژی توازن فراساحلی است. این استراتژی بر اساس محدودیت در مداخلات نظامی، تکیه بر قدرت‌های محلی برای مهار تهدیدات منطقه‌ای، کاهش هزینه‌های نظامی و تمرکز بر تقویت زیرساخت‌های داخلی شکل گرفته است.

بررسی ادبیات موجود نشان می‌دهد در حالی که تعدیل استراتژی کلان ایالات متحده تحت چارچوب‌های نظری مختلف و مطالعات موردی خاص مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته است، هیچ اتفاق نظری در مورد عوامل و پیامدهای این تعدیل وجود ندارد. به همین منظور فهم چارچوب مفهومی جهت ارزیابی استراتژی کلان ایالات متحده آمریکا و چگونگی تأثیر عوامل منطقه‌ای خاورمیانه مهم‌ترین مسئله‌ای است که این پژوهش آن را کنکاش خواهد کرد.

۲-۱- چارچوب مفهومی تحقیق: موازنه فراساحلی

محدودیت‌های استراتژی هژمونی لیبرال و برقراری نظم تک قطبی باعث شد تا استراتژی موازنه فراساحلی برای جبران کاستی‌های دیدگاه پیشین وارد عمل شود. به همین دلیل تبدیل شدن قدرت بزرگ به یک هژمونی منطقه‌ای، به دلیل محدودیت‌های جغرافیایی (به باور مرشمایر قدرت تحدیدکننده دریا) (Mearsheimer, 2001: 41)، مستلزم آن است که بتوان ضمن ارتقا به یک هژمون منطقه‌ای از تبدیل شدن رقبا به قدرت منطقه‌ای جلوگیری به عمل آورده شود. به عبارت دیگر در استراتژی توازن فراساحلی این دیدگاه مطرح است که قدرت بزرگ نباید بازی را به رقبای اصلی در مناطق استراتژیک سه گانه (اروپا، آسیای شرقی و خاورمیانه) واگذار کند. استراتژی موازنه فراساحلی، خاورمیانه را در زمره یکی از مناطق سه‌گانه استراتژیک برای آمریکا در کنار آسیای شرقی و اروپا قرار داده بود (Mearsheimer and Walt, 2016). علاوه بر این، این انتقاد نیز از استراتژی‌های پیشین مطرح شد که آمریکا برای سلطه بر جهان نباید به دنبال ارتقای امنیت باشد، بلکه دفع تهدیدات از اولویت بیشتری برخوردار است.

«کنشگری نیابتی^۳»، «احاله مسئولیت^۴»، «ائتلاف‌سازی^۵»، «راهبرد تلفیقی از قدرت سخت (در موارد گزینشی) و نرم»، «رهبری پنهان^۶» و «مسئولیت محدود^۷» به عنوان تاکتیک‌های مندرج در استراتژی توازن فراساحلی به شمار می‌روند. بر همین اساس، تغییر در شکل‌بندی موازنه‌های منطقه‌ای یا کوشش برای حفظ آن از سوی هژمون یا بازیگران بزرگ و قدرتمند نیازمند نوعی سازوکار کنش ائتلافی مبتنی بر «قدرت هوشمند» است که یا مستقیماً توسط بازیگر قدرتمند صورت می‌گیرد یا اینکه توسط سایر بازیگران متحد و از طریق ائتلاف انجام می‌شود. ضمن اینکه هرگاه نقش هژمونی رو به تقلیل بگذارد و کنشگری

¹ Burden Shifting

² Burden Sharing

³ Proxical Activism

⁴ Buck passing

⁵ Coalition building

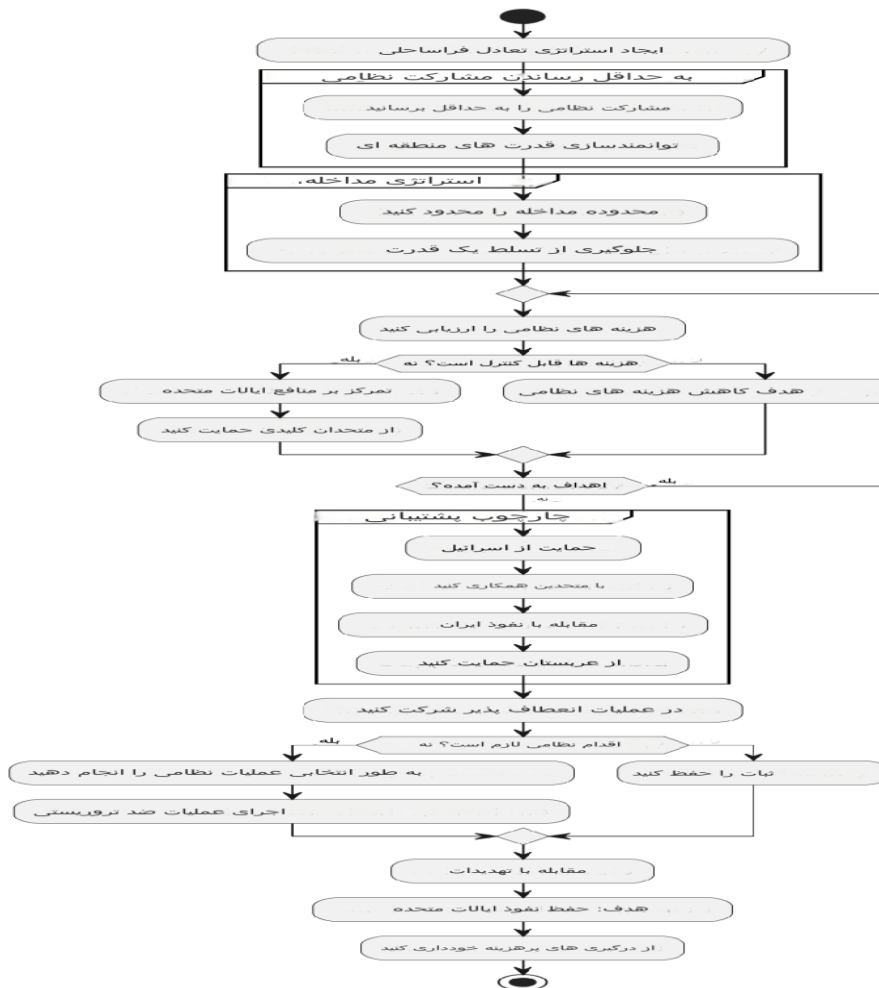
⁶ Leading from Back

⁷ Limited Liability

آنان در محیط منطقه‌ای کاسته شود، نشانه‌هایی از جابجایی قدرت امری اجتناب‌ناپذیر است (Duffy Toft & Kushi, 2013: 35). با این حال به باور والت و مرشمایر، مداخله آمریکا در امور مختلف جهان باعث تحمیل هزینه‌های قابل توجهی برای این کشور شده و نیازی نیست که آمریکا سرگرم بهبود اوضاع سایر جوامع باشد (Mearsheimer and Walt, 2016: 71). مرشمایر از این رو، بهره‌گیری از کنشگری نیابتی و استفاده از ظرفیت متحدان در مناطق مختلف با تاکید بر راهبرد احاله مسئولیت به دیگری و موازنه‌سازی می‌تواند همان نقش حفاظت از منافع هژمون را بدون مداخله مستقیم و فرسایش قدرت آن برآورده سازد.

برای ترمیم این وضعیت، هژمون همواره تمایل به همکاری، ائتلاف، اتحاد نظامی و دیپلماتیک با بازیگران قدرتمند در نقاط مختلف جهان را دنبال می‌کند. بنابراین در مناطقی نظیر خاورمیانه و زیرمجموعه امنیتی آن یعنی خلیج فارس، کنشگری آمریکا با نقش آفرینی متحدان یا بازیگران همسو با منافع آمریکا نظیر عربستان سعودی، قطر، بحرین، امارات و حتی کویت پیوند خورده است. به هر حال استدلال موجود در این رویکرد آن است که با شکل‌گیری «قدرت‌های نامتقارن» در چارچوب نظام چندقطبی نامتوازن¹ و گسترش تضاد و رقابت در سطح مناطق، مرجعیت قدرت‌های بزرگ از بین می‌رود و حتی بحران مرجعیت شکل می‌گیرد که توانایی بازیگران بزرگ برای مقابله با چالش‌ها و اجرای سیاست‌ها را از بین می‌برد (Jeffrey & Eisenstadt, 2016: 25). در مجموع الگوی رفتاری ایالات متحده بر مبنای توازن فراساحلی را میتوان به این شکل تصویر کرد

نمودار ۱- الگوی رفتاری ایالات متحده بر مبنای توازن فراساحلی



منبع: نگارنده

¹ Unbalanced Multipolar System

۲-۱-۱- پویایی خاورمیانه و استراتژی توازن فراساحلی

وضعیت خاورمیانه پس از سقوط دولت عراق و ظهور گروه‌های تروریستی و کاسته شدن از نقش و توانایی آمریکا در مدیریت وضعیت منطقه باعث شد تا به نقش سایر بازیگران در تحولات منطقه توجه بیشتری نشان داده شود. در چنین شرایطی هیچ کدام از قدرت‌های بزرگ که در شرایط «فرا قدرت»^۱ قرار دارند، توانایی آن را ندارند تا چالش‌های ژئوپلیتیکی جهان را حل و مدیریت کنند. اشغال نظامی عراق و افغانستان، بحران سوریه و... نشان داد که ایالات متحده آمریکا بدون مشارکت سایر قدرت‌های بزرگ و بازیگران منطقه‌ای نمی‌تواند بر شکل‌بندی ژئوپلیتیکی جهانی اثرگذار باشد (متقی، ۱۳۹۸: ۱۱). این مسائل در کنار روند رو به رشد چین، موجب شد برخی از اندیشمندان سیاست خارجی به حفظ برتری آمریکا از طریق مداخله‌گرایی نظامی با تردید بنگرند. ناسازگاری سیاست جهانی و آمریکایی منجر به تغییر مدیریت در کاخ سفید شده و نیاز به مسیر جدید آمریکایی از سوی نمایندگان حزب دمکرات آمریکا بویژه باراک اوباما و متفکران کانون‌های فکری متمایل به حزب دموکرات احساس شد.

این استراتژی، حفظ برتری آمریکا در عین دور نگه داشتن آن از درگیری‌های منطقه‌ای و مناطق ویژه سه‌گانه خاورمیانه، اروپا و آسیا را پیشنهاد می‌کند. بنابراین توازن فراساحلی می‌تواند مزایای انزوگرایی^۲ و مداخله‌گرایی^۳ را با هم ترکیب و معایب آنها را کنار بزند. کاخ سفید همچنین این برنامه مفهومی را هنگام انتشار عبارت «رهبری پنهان یا رهبری از پشت»^۴ در بهار ۲۰۱۱ اتخاذ کرد.

طرفداران توازن فراساحلی بر روی اصول استراتژیک مشترکی توافق دارند که در نتیجه بر وضعیت آمریکا در خاورمیانه تأثیر می‌گذارد:

- (۱) اجتناب از تعهدات بلندمدت: قدرت‌های دریایی، مانند ایالات متحده، باید از درگیری‌های نظامی عمیق و طولانی‌مدت در مناطق دور اجتناب کنند. در عوض، آنها باید تنها زمانی مداخله کنند که یک تهدید قابل توجه برای منافع آنها ایجاد شود و به قدرت‌های محلی اجازه دهند ثبات منطقه‌ای را مدیریت کنند.
- (۲) تشویق قدرت‌های محلی: متحدان منطقه‌ای باید در حفظ توازن قوا پیش قدم شوند. این شامل حمایت دیپلماتیک و اقتصادی ایالات متحده از این متحدان می‌شود و در عین حال به آنها اجازه می‌دهد تا بیشتر درگیری‌های نظامی را انجام دهند.
- (۳) تعامل/انتخابی: توازن فراساحلی سیاست تعامل انتخابی را ترویج می‌کند، که در آن ایالات متحده تنها زمانی مداخله نظامی می‌کند که یک قدرت منطقه‌ای تهدید به تسلط بر یک منطقه کلیدی شود و در نتیجه توازن قوا را مختل کند. این در موارد تاریخی مانند جنگ جهانی اول و دوم مشهود بود، جایی که ایالات متحده فقط در صورت لزوم برای بازگرداندن تعادل مداخله کرد.
- (۴) استفاده از نیروی دریایی: حضور نیرومند دریایی در ایجاد توازن در مناطق بیرونی بسیار مهم است، زیرا امکان استقرار و مداخله سریع در صورت لزوم بدون نیاز به پایگاه‌های دائمی یا نیروهای زمینی بزرگ را فراهم می‌کند. این رویکرد برای طرح قدرت در عین به حداقل رساندن هزینه‌ها و خطرات مرتبط با تعهدات نظامی طولانی‌مدت طراحی شده است.
- (۵) انطباق ژئوپلیتیکی: استراتژی باید با تغییر چشم‌اندازهای ژئوپلیتیکی سازگار باشد. با ظهور تهدیدهای جدید، مانند ظهور چین و احیای روسیه، ایالات متحده ممکن است نیاز به تنظیم مجدد رویکرد خود برای حفظ موازنه‌های منطقه‌ای داشته باشد.
- (۶) ملاحظات اقتصادی: بر اهمیت اهرم اقتصادی و هزینه‌های دفاعی پایدار تأکید دارد. با کاهش هزینه‌های نظامی غیرضروری، ایالات متحده می‌تواند منابع را به طور مؤثرتری برای رفع نیازهای داخلی تخصیص دهد و در صورت لزوم یک موقعیت دفاعی قوی را حفظ کند (Walt, 2023).

¹ Hyper power

² Isolationism

³ Interventionism

⁴ Leading from Back

۲-۱-۲- اوپاما و توازن فراساحلی

استراتژی امنیت ملی در ۲۷ می ۲۰۱۰، یک سال پس از روی کار آمدن دولت اوپاما منتشر شد و بر سه مؤلفه اساسی استوار بود؛ اول، ایالات متحده بر رفاه آمریکا تمرکز خواهد کرد: تجدید اقتصادی، سیستم آموزشی بهبود یافته، تغییر برنامه انرژی، ارتقای نوآوری اقتصادی، دسترسی به مراقبت‌های بهداشتی برای همه آمریکایی‌ها و کاهش کسری بودجه و تجاری. دوم ایالات متحده به دنبال همکاری همه‌جانبه با قدرت‌های پیشرو جهان مانند هند، جمهوری خلق چین و فدراسیون روسیه خواهد بود. سوم، ایالات متحده از نظم بین‌المللی عادلانه و پایدار حمایت و آن را تقویت خواهد کرد (The White House, 2010). پس از موفقیت‌های متفاوت در افغانستان و بازگشت اندک سرمایه‌گذاری آنها در عراق آمریکایی‌ها آماده بودند تا وضعیت موجود سیاست خارجی را تغییر دهند. کارشناسان سیاسی متمایل به سیاست خارجی گزینشی‌تر، ایالات متحده را تشویق می‌کردند. این راهبرد از سوی بری پوزن، «راهبرد محدودیت و کاهش^۱» نامیده شده است (Posen, 2013: 118). استراتژی سیاست خارجی اوپاما را می‌توان به بهترین شکل نوعی تلاش برای تنظیم توازن^۲ توصیف کرد. ایالات متحده از مداخله مستقیم در یک درگیری خارجی امتناع و در عوض بر تأمین منافع ایالات متحده در خارج از کشور تکیه کرد. مداخله محدود، بصره و مدیریت‌شده به عنوان مؤلفه اصلی استراتژی توازن فراساحلی از دوران اوپاما از درون کانون‌های فکری به کاخ سفید وارد شد. روایت‌های اصلی سیاست خارجی دولت اوپاما استراتژی‌های «جهان-رهبری^۳»، «بازدارندگی و تعامل^۴» و «مداخله محدود^۵» که هر یک رویکردی جامع برای تضمین و حفظ رهبری آمریکا در جهان با در نظر گرفتن ویژگی‌های موقعیت بین‌المللی سایر بازیگران کلیدی نظام جهانی است، بود.

۲-۲- نقش گروه‌های تروریستی و نیابتی و سیاست خاورمیانه‌ای اوپاما

برای فهم این مجموعه امنیتی فوق‌العاده پیچیده، باید کل منظومه آن را به عنوان یک فعل و انفعال در سرتاسر سطوح داخلی، منطقه‌ای و جهانی مورد بررسی قرار داد (بوزان، ۱۳۸۱: ۶۷۰). در هر صورت گروه‌های تروریستی در خاورمیانه غالباً در یک بستر «جنگ نیابتی^۶» فعالیت می‌کنند (The White House, 2012). از آنجایی که گروه‌های نیابتی و تروریستی به شکل قابل توجهی منافع آمریکا و متحدان منطقه‌ای را به خطر انداختند، انگیزه‌ها برای کنترل مجدد منطقه به شیوه دیگر مطرح شد. در استراتژی توازن فراساحلی نیز این ایده مطرح شد که حفظ سلطه آمریکا نیازمند آن است تا بتواند در نیمکره غربی به مقابله با هژمون‌ها در اروپا، آسیای شرقی و خلیج‌فارس بپردازد (Mearshmeir and Walt, 2016: 71).

سیاست «احتراز» و «عدم مداخله آمریکا» از سوی اوپاما که وجه مهمی از راهبرد فراساحلی توسط این کشور بود، همواره توسط برخی از بازیگران مهم منطقه مورد انتقاد قرار گرفت. از جمله در منطقه خاورمیانه، قدرت‌های بانفوذی نظیر عربستان بر این باور بودند که سیاست محتاطانه اوپاما در قبال ایران (به واسطه برنامه هسته‌ای و توافق برجام) و رابطه نزدیک دولت آمریکا با ایران به وضوح در تقابل با سیاست مداخله‌جویانه ایران در کشورهای نظیر لبنان، عراق، سوریه، عراق و یمن قرار دارد (Boot, 2015). زیرا به باور عربستان سعودی، اوپاما با خوش‌بینی نسبت به رفتار ایران در منطقه، مانع نفوذ ایران در کشورهای منطقه نمی‌شود و از این رو حوزه نفوذ ایران به ضرر عربستان سعودی در حال پیشروی است. علاوه بر این، ظهور داعش در منطقه، بر آتش اختلافات در منطقه نیز دامن زده بود. به نحوی که برای غلبه بر این نابسامانی‌ها، عربستان سعودی از آمریکا خواسته بود تا در مواضع خود نسبت به دولت بشار اسد در سوریه، به دلیل نفوذ ایران و عدم اقتدار از سوی دولت مرکزی سوریه، تغییراتی ایجاد کند (Francisco Herrera Almela and Matoz, 2016: 4)؛ اما تحولات گسترده در سوریه

¹ Restriction and Reduction Strategy

² Balance

³ world-leadership

⁴ Deterrence and interaction

⁵ Limited intervention

⁶ Proxy War

تمایل اوباما به مداخله در امور سوریه را تغییر نداد. وی به صراحت درباره وقوع بحران در کشورهای خاورمیانه نظیر سوریه این دیدگاه را مطرح کرد که مسلح نمودن شورشیان در این کشور تفاوتی در وضعیت سوریه ایجاد نخواهد کرد و این دیدگاه [تسلیح شورشیان] یک فانتزی بوده است (Obama, 2014, 1). بنابراین اوباما با تکیه بر اصل مداخله مدیریت شده و بصره، ضمن مشارکت در پروژه‌ها و عملیات مبارزه با تروریسم، کوشش قابل توجهی برای دور نگه داشتن امریکا از رویکرد مداخله جویانه و نظامی انجام داد که در چارچوب استراتژی توازن فراساحلی قابل ذکر است. اما به تدریج، موازنه هویتی اوباما در منطقه خاورمیانه کارآیی خود را از دست داده بود (Meysan, 2019: 12). به نحوی که با بروز بحران‌های متعدد و مخصوصاً قدرت گرفتن گروه‌های تروریستی در منطقه، خروج بخش قابل توجهی از نیروهای نظامی امریکا، این ذهنیت را در نزد سیاستمداران امریکایی پدید آورد که هرچند ایالات متحده نیازمند دوری جستن از منازعات هزینه‌زا است، اما نباید متحدان اصلی خود در منطقه یعنی اسرائیل و کشورهای عربی را از تأمین امنیت ناامید کند. به همین دلیل توجه به گسترش فروش و انتقال تسلیحات و تغییر الگوی همکاری در منطقه خاورمیانه مورد توجه قرار گرفت.

۲-۳- اوباما و بیداری اسلامی

در بحبوحه فعالیت‌های دیپلماتیک اوباما در نقاط مختلف جهان و از جمله در خاورمیانه، اعتراضات در کشورهای عربی و آنچه موسوم به بهار عربی است، آغاز شد که با توجه به همخوانی این رویدادهای استبدادستیز با ادبیات حاکم بر دولت امریکا، باعث استقبال اوباما از این تحولات شد (Bymen, 2011). موضعی که توانست نقش امریکا را در رویکرد عدم مداخله در امور کشورها از یکسو و مدیریت از راه دور تحولات نشان دهد. تحولات اعتراضی در سوریه وارد منازعات خونبار شد و نزاع بر سر قدرت تا جایی پیش رفت که گروه‌های تروریستی نظیر داعش نقش مهمی در تحولات این کشور بر عهده گرفتند. اما اوباما با در پیش گرفتن رویکرد محتاطانه و عدم مداخله، نظیر آنچه در توازن فراساحلی مطرح شد (Walt, 2016: 74). کوشش قابل توجهی برای حمایت از معترضان سوری بر علیه دولت بشار اسد در اوایل روزهای اعتراضات نکرد. همچنان که گفته شد در سال ۲۰۱۲ و به پیشنهاد وزارت خارجه، دفاع و همچنین سازمان‌های اطلاعاتی در این کشور، اوباما از مساعدت مالی به گروه‌های مخالف بشار اسد امتناع کرد (Clinton, 2015: 463). امری که به وضوح بیانگر رویکردانی اوباما از رویکردهای پیشین امریکا و کوشش برای دور نگه داشتن این کشور از بحران‌ها و جنگ و همچنین ترمیم چهره امریکا از طریق عدم مداخله، کاستن از هزینه‌ها و مداخلات نظامی و در پیش گرفتن حمایت از حقوق بشر، دموکراسی و هنجارهای دموکراسی لیبرال بوده است.

ایده مورد استفاده اوباما از استراتژی توازن فراساحلی این بود که در مناطقی که منافع امریکا به صورت مستقیم یا چندان گسترده مورد تهدید واقع نمی‌شود، نیازی به پرداخت هزینه از سوی امریکا نیست؛ هرچند آنچه اتفاق افتاد، با این ایده متفاوت بود. بنابراین در نزد استراتژیست‌های توازن فراساحلی، مداخله و تصمیم نظامی تنها زمانی مجاز است که به هیچ شیوه دیگری نتوان از منافع حیاتی امریکا محافظت کرد و مداخله نظامی آخرین تصمیم است (Walt, 2005: 223). بر اساس طرفداران ایده توازن فراساحلی، کشورهایی نظیر سوریه که ایالات متحده نه در نقش متحد دولت یا مخالفان و نه چشم انداز روشنی از تغییر در این کشور ندارد، نیازی به مداخله و پرداخت هزینه نظامی نیز ندارد. اوباما با پیروی از همین استراتژی، دخالت چندانی در امور سوریه نداشت. تا اینکه بحث استفاده دولت سوریه از سلاح‌های شیمیایی بر سر زبانها افتاد که در آن صورت انتظار می‌رفت اوباما با استفاده از ابزار نظامی، وارد مناقشه سوریه شود، اما با توجه به اینکه هدف امریکا در سوریه از بین بردن سلاح‌های شیمیایی بود، طرح پیشنهادی روسیه مبنی بر خلع سلاح شیمیایی با استقبال اوباما مواجه شد و وی سیاست محتاطانه را ادامه داد (Sick Pomers, 2014: 3). اما در هر صورت عدم مداخله آشکار و قابل توجه امریکا در سوریه در دوره اوباما به همان ایده طرفداران توازن فراساحلی برمی‌گشت که ایالات متحده در کشورها یا مناطقی که منافع چندانی ندارد، نیازی به مداخله ندارد. از این رو کشور سوریه از جهت پیوند منافع با امریکا چندان مورد توجه نیست؛ نه این کشور دارای منابع نفتی

قابل توجهی بوده و نه اینکه آمریکا در آنجا پایگاه نظامی داشته است. بنابراین برای ایالات متحده تنها مهم این بود که جنگ در این کشور خاتمه پیدا کند و نه در آن اندازه که تمام تلاش خود را بر مسأله سوریه بگذارد (Pollack, 2014: 110). یکی از تحولات مهم در منطقه خاورمیانه که تأثیر قابل توجهی بر رویکرد آمریکا به این منطقه داشته است، خیزش‌ها و تحولات سیاسی است که از سال ۲۰۱۱ در تونس آغاز شد و به سایر کشورهای عربی و اسلامی سرایت پیدا کرد. قیام‌های عربی که یک دوره بحران سیاسی حاد در این کشورها آغاز شد، کشورهای عربی منطقه را به همکاری در نهادهای منطقه‌ای مستقر سوق داد تا بتوانند بر این بحران‌ها غلبه کنند؛ یعنی گرایش به سمت تقویت سازوکارهای امنیتی مشترک (Fawcett, 2016: 9). از این منظر نقش متحد اصلی کشورهای عربی برای مدیریت تحولات پس از سال ۲۰۱۱، بیش از همه توجهات را به سمت آمریکا جلب نمود.

بحران‌های موجود در زمانه اوباما از جمله پایان دادن به جنگ عراق، پایان دادن به جنگ با طالبان و القاعده، دور نگه داشتن تسلیحات و مواد هسته‌ای از دسترس گروه‌های تروریستی، تعهد به حمایت تمام و کمال از اسرائیل به‌عنوان اصلی‌ترین متحد خود در خاورمیانه، تلاش دیپلماتیک برای استفاده از دیپلماسی در جهت اتحادهای قوی و یافتن راه‌حلی برای صلح پایدار میان فلسطین و اسرائیل بخشی از این موارد است (The White House, 2016). این موضوع در پیوند جدی با امنیت اسرائیل و ادغام امنیتی آن در منطقه داشت. اوباما در وهله اول با کاستن از مداخلات نظامی آمریکا در کشورهای دیگر از جمله در خاورمیانه از یکسو و تلاش برای یافتن متحدانی بانفوذ در مناطق مختلف از جمله در خاورمیانه، درصدد برآمد تا وظیفه تأمین امنیت را بر عهده متحدان منطقه‌ای خود در خاورمیانه واگذار کند (محمدزاده ابراهیمی و همکاران، ۱۳۹۵: ۱۰۴). بر مبنای رویکرد توازن فراساحلی، ایالات متحده برای برتری یافتن در ایفای نقش موازنه‌گر برون‌ی، می‌بایست مسؤولیت خود را به دیگران محول نماید (Mearsheimer, 2014: 162). اوباما با تأکید بر حفظ نظم، صلح و امنیت در خاورمیانه، اولویت‌های آمریکا در منطقه خاورمیانه را اعلام کرد که در رأس آنان حمایت از اسرائیل است. این موضع بارها توسط اوباما تکرار شد و وی در طرحی با عنوان «پیشبرد صلح، امنیت و فرصت در خاورمیانه بزرگ‌تر» که در سند امنیت ملی دولت خود مطرح کرد که براساس آن، اولویت اصلی آن، اسرائیل بوده است. در این سند، آمریکا دارای منافع قابل توجهی در خاورمیانه است که شامل: همکاری گسترده در زمینه‌های موضوعات متعدد با دوست نزدیک آمریکا یعنی اسرائیل و تعهد تزلزل ناپذیر امنیت اسرائیل است (National Security Strategy, 2010: 27). بنابراین اوباما با دوری جستن از راهکارهای نظامی، خاورمیانه جدید که توسط بوش مطرح شده بود را تغییر داد و از «خاورمیانه بزرگ‌تر»^۱ سخن گفت که در اصل بتواند جای مستحکم‌تری برای دوستان و متحدان خود در این منطقه باز کند.

۲-۴- دوره ترامپ و توازن فراساحلی

مبارزه با تروریسم و گروه‌های نیابتی به عنوان یکی از مشخصه‌های پویایی خاورمیانه در دوره ترامپ به شکل تهاجمی‌تری نسبت به دوره اوباما دنبال شد که بیش از همه معطوف به مبارزه با گروه‌های نیابتی همسو با جمهوری اسلامی ایران بوده است. از نظر ترامپ، چالش‌های امروز برای امنیت ملی و منطقه‌ای آمریکا به اندازه دوران جنگ سرد تهدید کننده خواهد بود (Trump, 2017: 90). در همین راستا وی برای غلبه بر بحران امنیتی در خاورمیانه و به دست آوردن رضایت متحدین خود در منطقه خلیج فارس و اسرائیل، ضمن برجسته کردن دشمنی آنان با ایران، زمینه را برای ایجاد یک توافق امنیتی-سیاسی نظیر پیمان ابراهیم فراهم نموده بود. زیرا کشورهای منطقه خلیج فارس با نگرانی از تهدید ایران و متحدان وی در عراق، سوریه و لبنان، این خواسته را مطرح کردند که نیازمند یک اتحاد قوی برای مقابله با ایران هستند. مهم‌ترین متحد نیز ایالات متحده است که البته ایالات متحده نیز همواره اسرائیل را در کنار خود می‌بیند (Helfont, 2022: 23). همچنین در عرصه مواجهه با تهدیدات فزاینده در خاورمیانه از جمله مسائلی نظیر تروریسم و جلوگیری از تهدید متحدان آمریکا، اما ترامپ کوشید تا

^۱ Greater Middle East

نیروهای گریز از مرکز نظیر گروه‌های تروریستی را در محیط منطقه‌ای خاورمیانه با ایجاد یک همکاری از اسرائیل تا عربستان و مشارکت سایر کشورهای عربی، مدیریت و کنترل کند. ترامپ می‌خواست روابط سازنده‌ای با کشورهای منطقه نظیر سوریه، مصر و حتی قدرت‌های فرامنطقه‌ای نظیر روسیه در پیش گیرد (Collins & Groppe, 2021, 8). بدین ترتیب استراتژی توازن فراساحلی در دوره ترامپ اگرچه رویه خشن و تهاجمی به خود گرفت، اما به دلیل تعلق داشتن به نوانزوگرایی^۱ و محاسبه سود و زیان ناشی از مداخلات نظامی امریکا چندان وارد مناقشات در منطقه نشد و تنها در مواردی به حذف موارد تهدیدآمیز بر مبنای تلقی امریکایی از تهدید منافع اقدام نظامی انجام داده است.

۲-۴-۱- ترامپ و تحولات پس از بیداری اسلامی

اتخاذ رویکرد احاله مسئولیت بخشی از تدابیر و تاکتیک‌های ترامپ برای مدیریت امور خاورمیانه و نقش امریکا در این تحولات بوده که نسبت به دوره اوباما از وضوح بیشتری برخوردار است. به این دلیل که بخشی از راهبرد توازن فراساحلی به نقش امریکا در منطقه خاورمیانه و خلیج فارس مربوط است (Mearsheimeir and Walt, 2016: 71). در این زمینه هم دولت اوباما و هم پس از آن دولت ترامپ به نوعی بیگانگی نسبی با تحولات خاورمیانه سوق داده شدند تا بتوانند ضمن مدیریت اوضاع در خاورمیانه، هزینه چندان نسبت به قبل در قبال تحولات خاورمیانه نپردازند. حتی گفته می‌شود زمانی که تأسیسات نفتی ارامکو در عربستان سعودی مورد حمله قرار گرفت، ایالات متحده و در رأس آن ترامپ در سال ۲۰۱۹، بدون اینکه مداخله مستقیم داشته باشد، تصمیم گرفت سکوت کند و موضع تندی در این باره به نفع متحد خود نگیرد. همین رویکرد باعث شد تا کم‌کم سیاست امریکا در قبال تحولات خاورمیانه و از جمله در برابر تهدیداتی که در منطقه رخ می‌دهد، تغییر پیدا کند (Cook, 2022).

یکی از مشخصه‌های دوره ترامپ، گرایش به نوعی ائتلاف‌سازی محدود در خاورمیانه است که در پیمان ابراهیم و صلح خاورمیانه و یا نزدیک کردن کشورهای عربی و اسرائیل نمود یافته است. ترامپ در راستای تحقق حمایت از اسرائیل، سفارت این کشور را از تل‌آویو به بیت‌المقدس منتقل کرد و هدف اصلی آن نیز تقویت اسرائیل در برابر تهدیدات ایران بوده است (جوادی و همکاران، ۱۴۰۱: ۲۵۰). در این راستا نیز عمده تلاش ترامپ پیروی از سیاست «دفع تهدیدات» بوده است؛ به طوری که مهار کنشگری قدرت‌های منطقه‌ای در خاورمیانه و همسویی با الگوی رفتاری امریکا در این میان بسیار مورد توجه بوده است (Mandel, 2020: 8). ترامپ برای دفع تهدیدات منطقه که همسویی با کشورهای عربی و اسرائیل نیز در آن مشهود است، بر این باور بود که توافق و سازش با ایران نتیجه‌ای جز گسترش نفوذ ایران و ناامن کردن منطقه نخواهد داشت. از این رو، با دنبال کردن سیاست «فشار حداکثری چندجانبه» این هدف را پیگیری نمود که ایران از مداخلات خود در امور کشورهای منطقه خودداری کند و البته این موضوع را نیز مطرح می‌کردند که امریکا به دنبال جنگ با ایران نیست (Foreign Affairs, November/December 2018).

تبدیل شدن ایران به دشمن مشترک کشورهای عربی و اسرائیل (البته به دلایلی متفاوت)، باعث شده تا حتی زمینه‌های همکاری میان اسرائیل و عربستان نیز فراهم شود و این تمایل از سوی عربستان تا زمانی است که برای پیشبرد منافع این کشور باشد (Shay, 2016: 3). به هر حال، طرح نظامی ناتوی عربی از سوی دولت ترامپ در واقع حاصل خواسته‌ای بود که کشورهای عربی پس از تحولات سال ۲۰۱۱، گسترش تهدیدات تروریستی در کشورهای خود و همچنین تغییر موازنه قدرت به نفع ایران و محور مقاومت در حال رخ دادن بود. بنابراین تلاش برای تشکیل ناتوی عربی بخشی از سازوکارهای همکاری جویانه ترامپ بوده است که در قالب «احاله مسئولیت» و وادار نمودن کشورها به تأمین امنیت خود در منطقه خاورمیانه و حوزه خلیج فارس صورت گرفته بود که البته همچنان در حد یک نام و طرح نظامی باقی مانده و کشورهای عربی برای رسیدن به توافق نهایی ناکام ماندند.

^۱ Neoisolationism

ترامپ برای نزدیک کردن کشورهای عربی و اسرائیل و عادی‌سازی روابط میان آنان و فشار بر ایران، پیمان آبراهام (ابراهیم) را نیز مطرح کرد. اهداف ترامپ از این طرح نیز ایجاد یک کمربند امنیتی در مقابل ایران بوده است (کمالی و همکاران، ۱۴۰۰). از این رو، امارات متحده عربی به عنوان اولین کشور با این شرط که کرانه باختری نباید به اسرائیل واگذار شود، از امضاکنندگان پیمان آبراهام با فشار ایالات متحده آمریکا بوده است. به همین ترتیب سایر کشورهای عربی نظیر کویت، عمان و عربستان سعودی با طرح شروطی خواستار مشارکت در این پیمان شدند (Ben-Ami, 2020: 17). بنابراین دولت ترامپ با ایجاد یک مشارکت جمعی از طریق عادی‌سازی روابط میان کشورهای عربی و اسرائیل درصدد است تا ضمن برطرف ساختن دغدغه امنیتی کشورهای یاد شده، از جایگاه کشورهای عربی برای حفاظت از اسرائیل و ادغام امنیتی آن در منطقه بهره‌برداری کند (Edmondson, 2020: 21). نتیجه نهایی چنین تعهداتی، برداشتن بار اضافی از دوش ایالات متحده و حل خواسته‌های امنیتی کشورهای حاشیه خلیج فارس و اسرائیل به شیوه‌ای غیرنظامی و کم هزینه است که نظیر آن در ناتوی عربی نیز دیده می‌شود.

۲-۵- دوره بایدن و توازن فراساحلی

دوره بایدن مبتنی بر نوعی دوگانگی سیاست سخت و نرم از سوی ایالات متحده است که در منطقه خاورمیانه دنبال می‌شود. بایدن با پی بردن به این موضوع که مقابله مستقیم با ایران (به عنوان قدرت منطقه‌ای)، دشوار است و چشم‌اندازی برای تغییر رژیم در ایران دیده نمی‌شود، ترجیح می‌دهد تا روش‌های دیگر را برای دستیابی به هدف خود یعنی مهار ایران به کار ببندد (Biden, 2020). به همین دلیل در دوره وی تلاش بر این است تا آمریکا بتواند از طریق توسل به نوعی «ائتلاف‌سازی نوین»، تهدیدات موجود در خاورمیانه را از بین ببرد. به همین جهت، حضور نظامی خود در منطقه را بر حسب نیاز (مداخله‌گزینشی) به پیش خواهد برد. همچنین درصدد برهم زدن شبکه‌های تروریستی بین‌المللی در این منطقه است و همچنین با هدف حمایت از منافع حیاتی آمریکا، جلوی اقدامات ایران نیز بایستد (The White House, 2021: 15). نمونه بارز برهم زدن شبکه‌های تروریستی بین‌المللی (از منظر ایالات متحده)، انجام عملیات دریایی برای مقابله با حوثی‌ها، گروه‌های شبه نظامی در عراق و همچنین حفاظت از نیروهای خود در سوریه است تا بتواند مانع پیشروی گروه‌های مقاومت در کشورهایی نظیر عراق، سوریه و یمن شود.

۲-۵-۱- بایدن و تحولات پس از بیداری اسلامی

اولین راهکار بایدن، گرایش به ائتلاف‌سازی نوین در چارچوب دکترین بازدارندگی یکپارچه^۱ برای مهار نفوذ ایران در منطقه بوده است. هرچند در این میان، همچنان گرایش نزدیکان دولت بایدن به احیای نقش آمریکا و نفوذی است که در صلح و ثبات منطقه دارد. از جمله حتی مکنزی، فرمانده نیروی نظامی آمریکا در خاورمیانه (سنتکام) بر نقش برجسته‌ی راهی برای جلوگیری از نبرد نظامی تأکید داشته است که باعث جلوگیری از یک نبرد خونین و درازمدت می‌شود (Wright, 2022). بنابراین ایده ائتلاف و حمایت از راه دور بایدن از متحدان خود در منطقه و مقابله با نفوذ ایران، به دلیل خارج شدن بخش قابل توجهی از نیروهای نظامی آمریکا (پس از خروج از افغانستان و کاستن از نیروهای نظامی در عراق)، تنها به دنبال آن است تا از تشدید تنش و یا تمایل بیشتر ایران به سلاح هسته‌ای جلوگیری کند.

بخش قابل توجه دیگری از گروه‌های طرفدار توافق هسته‌ای در آمریکا نظیر گروه بحران^۲ نیز بر نقش توافق هسته‌ای ایران و آمریکا و تأثیر آن بر کاهش تنش‌ها ایده‌هایی را مطرح کردند که همواره توسط آنان مطرح می‌شود (Crisis Group, 2022). در همین راستا نیز بایدن تلاش کرد تا با طرح برخی ایده‌های غیررسمی (از طریق عمان و کشورهای میانجی)، مانع

^۱ Integrated Deterrence Doctrine

^۲ Crisis Group

پیشروی برنامه هسته‌ای ایران شود و البته با نادیده گرفتن تحریم‌های نفتی علیه ایران، فروش نفت ایران به چین را با موانع کمتری روبرو سازد. بنابراین دولت بایدن به طور مشخص تنها در مواردی از جمله ائتلاف مشترک با انگلیس و عربستان برای مقابله با حوثی‌ها و یا برخی عملیات نظامی، تحت رهبری ایالات متحده حملات هوایی را در سوریه انجام دادند (Congressional Research Service, 2021: 4).

۲-۵-۲-بایدن و مناقشه فلسطین و اسرائیل

مهار دشمنان در مناطق استراتژیک به عنوان رویکرد مدنظر دولت بایدن در منطقه خاورمیانه و از جمله در قبال مسأله فلسطین و اسرائیل بوده که به طور مشخص دفع تهدیدات علیه اسرائیل را مدنظر قرار می‌داد. در برنامه دولت بایدن که در سند امنیت ملی این کشور مطرح شده است، ایران به صورت مداوم به عنوان یک دشمن معرفی شده است (The White House, 2021: 8 and Ministry of Defend, 2018 2). بنابراین نظیر هر دشمن دیگری، اتخاذ راهکارهایی برای مهار و یا جلوگیری از گستره نفوذ آن برای ایالات متحده امری مهم و حیاتی است. بایدن هرچند به طور مشخص برای مقابله با ایران وارد ائتلاف و یا توافق جدیدی با کشورهای مخالف ایران از جمله کشورهای عربی و اسرائیل نشده است، اما تلاش دولت وی بر این بود تا بتواند در چارچوب نوعی راهبرد بحران‌سازی^۱ و مشروعیت‌زدایی از نظام سیاسی جمهوری اسلامی ایران، نوعی تدابیر جنگ هوشمند را بر علیه ایران در پیش بگیرد. در این پروژه که صورتی تازه از رویکرد دولت اوباما می‌باشد، راهبرد بحران‌سازی و مشروعیت‌زدایی از جمهوری اسلامی و مؤلفه‌های امنیتی مورد توجه هستند (نوابخش و سجادی، ۱۳۹۰: ۹).

تشکل گروه I2U2 و ائتلاف‌سازی نوین بخش برجسته رویکرد بایدن در قبال مسأله فلسطین و اسرائیل و حمایت از کنشگر نبایستی خود در منطقه یعنی اسرائیل و سپس عربستان سعودی و کشورهای همسایه آمریکا در منطقه خلیج فارس بوده است. در همین راستا، سران دولت‌های هند، اسرائیل، امارات متحده عربی و ایالات متحده اولین نشست سران رهبران را در ۱۴ ژوئیه ۲۰۲۲ برای ایجاد گروه I2U2 تشکیل دادند. این گروه منحصر به فرد از کشورها، پروژه‌ها و ابتکارات بانکی را برای مقابله با برخی از بزرگترین چالش‌های پیشروی جهان ما، با تمرکز ویژه بر سرمایه‌گذاری‌های مشترک و ابتکارات جدید در آب، انرژی، حمل‌ونقل، فضا، سلامت، امنیت غذایی و فناوری شناسایی می‌کنند (U.S. Department of State, 2023). در این ائتلاف نوین، بایدن اهداف سیاسی، امنیتی و اقتصادی قابل توجهی را دنبال می‌کند؛ بسیج منابع و توجه ویژه به بخش خصوصی برای نوسازی زیرساخت‌ها؛ ارتباط فیزیکی پیشرفته بین کشورهای منطقه خاورمیانه؛ بررسی فرصت‌های تامین مالی مشترک؛ اتصال استارت‌آپ‌های سرمایه‌گذاری‌های I2U2 به یکدیگر؛ حمایت اعضا از توافقات ابراهیم^۲ و دیگر ترتیبات صلح و عادی‌سازی با اسرائیل مهمترین آنها هستند (U.S. Department of State, 2023).

نمود عملیاتی استراتژی توازن فراساحلی در دوره بایدن را در چارچوب دکترین عملیاتی بازدارندگی یکپارچه^۳ باید تفسیر نمود. در زمان رشد نیت تجدیدنظرطلبانه متجاوزان بالقوه و دورانی که موفقیت در جنگ به شبکه‌های اطلاعاتی و فرماندهی وابستگی بیشتری دارد، ایالات متحده می‌تواند با همسویی بهتر با ابزارهای مختلف قدرت خود و از طریق ادغام بیشتر بازدارندگی را تقویت کند. هدف ایجاد هم‌افزایی با متحدان و شرکا است که ظرفیت بیشتری برای اثر بازدارندگی ارائه دهد. بر مبنای این دکترین، ایالات متحده می‌تواند به سطح مطلوبی از بازدارندگی و جنگی قابل توجهی از یکپارچگی بهبود یافته، به ویژه از طریق هماهنگی بین خدمات در سراسر دولت ایالات متحده و احاله مسئولیت^۴ با متحدان و شرکا، دست یابد (Mazarr, Chan, & Others, 2018). تهدید حاصل از بازیگران چالشگر همچون ایران و محور مقاومت موجب شده است ایالات متحده و بازیگران منطقه‌ای بر مبنای موازنه تهدید و موازنه قدرت به سوی ائتلاف‌سازی در این راستا قدم بردارند. همه این پویایی‌ها ما

¹ Crisis- Making

² Abraham Accords

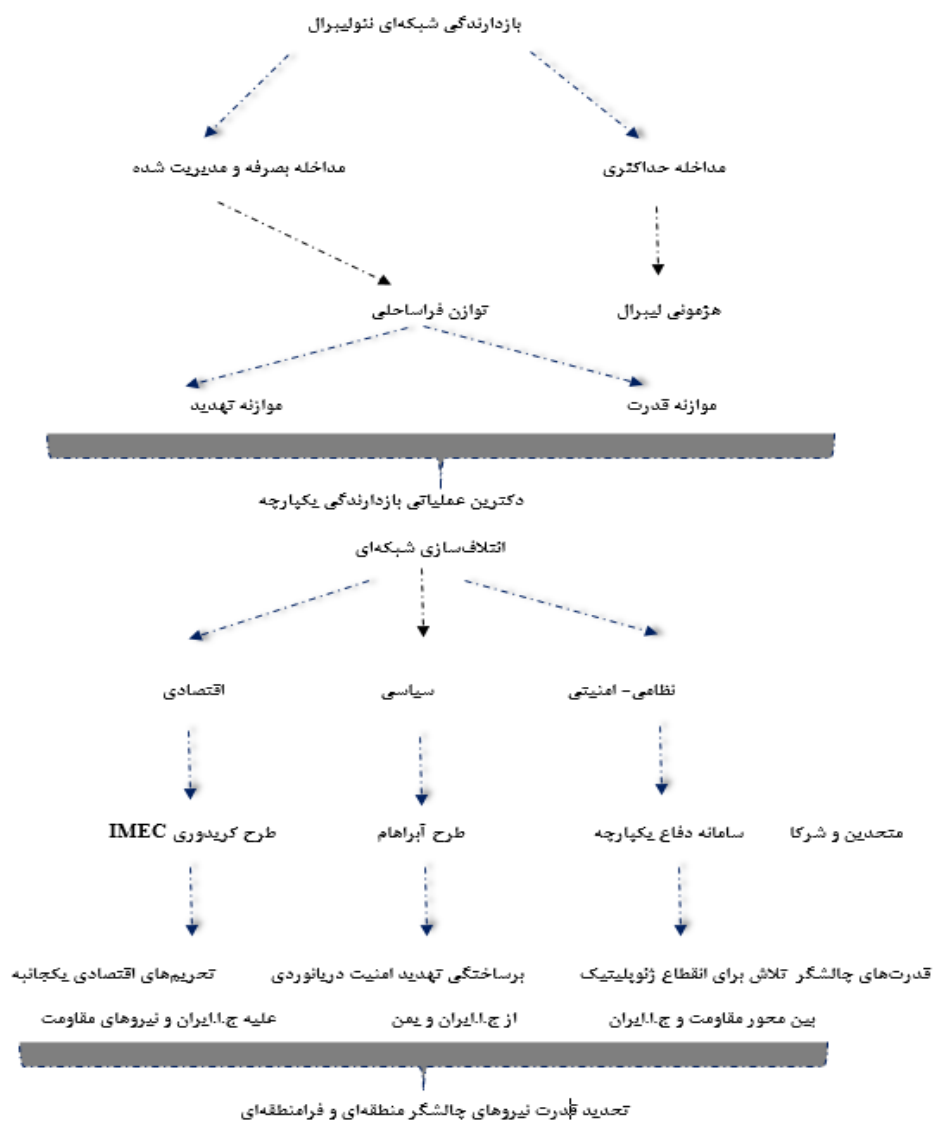
³ Integrated Deterrence Doctrine

⁴ Buck-passing

را به دیگه راهبردی بلندمدت ایالات متحده برای منطقه می‌رساند. این اقدام در استراتژی دفاع ملی ۲۰۲۲ ایالات متحده تدوین شده و به نام دکترین بازدارندگی یکپارچه شهرت دارد (National Defense Strategy, 2022). به عبارتی، دکترین بازدارندگی یکپارچه جمع دو راهبرد مهار یعنی موازنه‌سازی جمعی در قالب ائتلاف‌ها و احاله مسئولیت به منظور اجرای توازن فراساحلی است.

در مجموع میتوان الگوی رفتاری بایدن در راستای اجرای بازدارندگی شبکه‌ای نئولیبرال از طریق استراتژی توازن فراساحلی را اینگونه نشان داد:

نمودار ۳- الگوی رفتاری بایدن در خاورمیانه بر مبنای توازن فراساحلی



منبع: نگارنده

۳- نتیجه

نتایج تحقیق حاضر نشان داده است که سه موضوع تروریسم و گروه‌های نیابتی، بیداری اسلامی و مناقشه فلسطین و اسرائیل به عنوان وجوه پویایی قدرت در منطقه که نقش مهمی در پویایی خاورمیانه از منظر سیاسی بر عهده دارند، عامل مهمی در گرایش به تغییر استراتژی ایالات متحده امریکا از هژمونی لیبرال به استراتژی موازنه فراساحلی یا موازنه از راه دور داشتند. آغاز این دوره با ریاست جمهوری باراک اوباما بوده است که با پیروی از ایده مدافعان استراتژی موازنه فراساحلی، بر دور نگه داشتن

¹ National Defense Strategy

امریکا از مناسبات خاورمیانه نظیر جنگ و تروریسم، عدم مداخله نظامی و مدیریت امور از راه دور توجه نشان داد. اوپاما در قبال بیداری اسلامی نیز موضع انفعالی در پیش گرفت و حتی در مناقشه سوریه نیز ترجیح داد تا نقش امریکا را به حداقل برساند. برای موضوع فلسطین و اسرائیل، تنها تلاش کرد تا از راه تعامل با ایران و در عین حال در پیش گرفتن حمایت از نزدیکی اعراب و اسرائیل، برخی امور را به کنشگران نیابتی نظیر اسرائیل و عربستان سعودی واگذار کند. این رویه در دوره بایدن هرچند شکل تهاجمی تری به خود گرفت، اما کوشش عمده ترامپ در کاربست استراتژی موازنه فراساحلی، استفاده از ظرفیت امریکا برای نزدیک کردن کشورهای عربی با اسرائیل در قالب پیمان ابراهیم و یا عادی سازی روابط طرفین بوده است. در مواجهه با تروریسم نیز از مداخله گزینشی برای حذف افرادی نظیر ابوبکر بغدادی بهره گرفت. در عین حال با احاله مسئولیت و متعهد دانستن متحدان خود در خاورمیانه، بیش از همه به فروش تسلیحات و یا حمایت از کشورهای عربی برای مصون ماندن از تحولات پس از بیداری اسلامی گرایش پیدا کرد. اما استراتژی موازنه فراساحلی در دوره بایدن بیش از آنکه در عرصه میدانی صورت گیرد، وارد حوزه دیپلماتیک شد. بایدن با بهره‌گیری از تجارب دولت اوپاما تلاش کرد تا ائتلاف‌سازی نوین را برای مهار قدرت‌های منطقه‌ای نظیر ایران و جلوگیری از نفوذ گسترده چین در منطقه به کار ببندد. بر مبنای همین رویکرد، تمایل به تأسیس گروه I2U2 و ایمک از ابتکارات دولت بایدن به شمار می‌رود تا ضمن برجسته کردن مزایای اقتصادی و اهداف سیاسی و امنیتی، هم حمایت از اسرائیل و کشورهای عربی را در قالب ائتلاف‌های نوین دنبال کند. بایدن با در پیش گرفتن سیاست حمایت از پرسنل، شرکا و متحدان خود در منطقه خاورمیانه، درصدد برآمد تا با توانمندسازی متحدان خود در راستای افزایش امنیت و منافع پایدار امریکا در منطقه گام بردارد. مجموع رویکرد سه دولت یاد شده گویای آن است که تحولات سیاسی خاورمیانه نقش مهمی در تغییر استراتژی ایالات متحده و تمرکز بر دفع تهدیدات در مناطق استراتژیک از جمله خاورمیانه از طریق سیاست احاله مسئولیت و ائتلاف‌سازی با متحدین و شرکا به منظور تحدید رقبا داشته است.

منابع

- بوزان، باری (۱۳۸۱)، خاورمیانه: ساختاری همواره کشمکش‌زا، ترجمه احمد صادقی، فصلنامه سیاست خارجی، سال شانزدهم، شماره ۳، پاییز ۸۱، صص ۶۸۰-۶۳۳.
- جوادی، امین رضا، متقی، ابراهیم، ابطحی، مصطفی (۱۴۰۲)، سیاست مقایسه خاورمیانه‌ای ترامپ و بایدن؛ از موازنه نظامی تا موازنه فراساحلی، فصلنامه علوم سیاسی، سال ۲۶، شماره دوم، صص ۲۷۳-۲۳۷.
- کمالی، محمدرضا، الهامی، امیرحسین، نبی‌زاده، بابک (۱۴۰۰)، روابط سیاسی رژیم صهیونیستی و کشورهای حاشیه خلیج-فارس و تأثیر آن بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران، فصلنامه مطالعات دفاع مقدس، شماره ۷.
- متقی، ابراهیم (۱۳۹۸)، جنگ‌های نیابتی بازیگران منطقه‌ای و تحولات ژئوپلیتیکی آسیای جنوب غربی، فصلنامه محیط راهبردی، سال چهارم، شماره دهم، صص ۳۴-۹.
- متقی، ابراهیم، رهنورد، حمید (۱۳۸۹)، نشانه‌ها و فرایندها در سیاست خارجه اوپاما، فصلنامه بین‌المللی روابط خارجی، سال دوم، شماره ششم.
- والث، استفان (۱۴۰۰)، جهنم نیات خوب: نخبگان سیاست خارجی و افول برتری ایالات متحده آمریکا، ترجمه مهدی انصاری، تهران: ابرار معاصر.

Ben-Ami, Sh. (2020). *The Consequences of the Israel UaePeaceDeal*. Retrieved From:<https://www.aspistrategist.org.au/theconsequences-of-the-israel-uae-peacedeal>.

Biden, Joe (2020), "Joe Biden: There's aSmarter Way to be Tough on Iran", September 13, CNN Agency, Available at: <https://edition.cnn.com/2020/09/13/opinions/smarter-way-to-be-toughon-iran-joe-biden/index.html>

- Boot, M. (2015). *'Las Relaciones Entre Estados Unidos Y Arabia Saudí Después De Abdalá'*. El Medio. <http://elmed.io/las-relaciones-entre-estados-unidos-y-arabia-saudi-despues-de-abdala/> (accessed 27 November 2015).
- Clinton, H. (2015). *Hard Choices*, New York: Simon and Schuster. Cooper, Helene and Shear, Michael D. (2014) "Obama to Send 1,500 More Troops to Assist Iraq," *The New York Times* (NYT), November 7, http://www.nytimes.com/2014/11/08/world/middleeast/us-to-send-1500-more-troops-toiraq.html?emc=edit_au_2014_1107&nl=afternoonupdate&nliid=50993955.
- Cook, St. (2022). *Russia Still Has Willing Partners in the Middle East*, at: <https://foreignpolicy.com/2022/07/20/putin-meeting-iranturkey-russia-middle-east-syria-ukraine>.
- Cook, St. (2024). *The end of ambition: America's Past, Present, and Future in the Middle East*. In Oxford University Press eBooks. <https://doi.org/10.1093/oso/9780197578575.001.0001>.
- CrissGroup. (2022). *Open Letter to the U.S. and Iranian Leadership about the Iran Nuclear Deal*. CrissGroup.
- Duffy Toft, M. & Kushi, S. (2013). *Dying by the Sword: The Militarization of US Foreign Policy*, Oxford University Press.
- Fawcett, L. (2019). *Introduction: The Middle East and International Relations*. In *International relations of the Middle East*, ed. L. Fawcett, 1–16. 5th ed. Oxford: Oxford University Press.
- Foreign Affairs (2018). "Trump's Dangerous Obsession with Iran; Why Hostility Is Counterproductive", Access in: <https://www.foreignaffairs.com/articles/iran/2018-08-13/trumps>.
- Helfont, S. (2022). *The Limits Of Israeli Sea Power And The Threat Of Escalation With Iran*. Retrieved From: <https://www.hoover.org/research/limits-israeli-sea-power-and-threat-escalation-iran>.
- Layne, Ch. (2012). The (Almost) triumph of offshore balancing. *The National Interest*. <https://nationalinterest.org/commentary/almost-triumph-offshore-balancing-6405>.
- Layne, Ch. (1997). From Preponderance to Offshore Balancing: America's Future Grand Strategy. *International Security*. 22 (1): 86–124. doi: 10.1162/isec.22.1.86. hdl:10945/43144. ISSN 0162-2889. S2CID 57560143.
- Mearsheimer, John, Walt, Stephen (2016), The case for offshore balancing. *Foreign Affairs*, 95(4), 70–83.
- Mearsheimer, J. (2010). *Structural realism*, in Dunne, Tim; Kurki, Milja; Smith.
- Mearsheimer, J. (2019). "Bound to Fail: The Rise and Fall of the Liberal International Order", *International Security*, Vol. 43, No. 4, in: https://doi.org/10.1162/ISEC_a_00342
- Mearsheimer, J., & Walt, St. (2019). The Case for Offshore Balancing. *Foreign Affairs: America and the World*.
- Mearsheimer, J., & Walt, St. (2017). The case for offshore balancing: a superior U.S. grand strategy. *Revue Internationale Et Strategique*, 1, 18–33. https://www.cairn-int.info/article-E_RIS_105_0018--the-case-for-offshore-balancing-a.htmObama, Barack (2014, April 28), "Remarks by President Obama and President Benigno Aquino III of the Philippines in Joint Press Conference", The White House, Office of the Press Secretary.
- Meysan. T. (2019). Before Our Very Eyes, Fake Wars and Big Lies: From 9/11 to Donald Trump, *Progressive Press*.
- Posen, B. (2013). Pull Back: The Case for a Less Activist Foreign Policy [Electronic Resource] / B. Posen // *Foreign Affairs*, Vol. 92. – № 1, January/February. P. 116–129. – Mode to Access: <http://surl.li/hlgne>.
- Posen, B. (2014). *Restraint: a new foundation for U.S. grand strategy*. Cornell University Press. <http://ci.nii.ac.jp/ncid/BB15921902>.

- President of The United States (2010). The National Security Strategy. The White House.. <http://surl.li/hcddh>.
- President of The United States (2015). National Security Strategy, Washington, D.C.: The Whitehouse.
- President of The United States (2011). on the Way Forward in Afghanistan [Electronic Resource] // The White House. President Barack Obama. Access: <http://surl.li/hlgod>.
- Schuessler, J. M. (2023). Ambivalent offshore balancer: America in the Middle East and beyond. *USAWC Press*. <https://press.armywarcollege.edu/parameters/vol53/iss4/11/>.
- Shay, S. (2016). *Bridge over Troubled Water - Egypt and Saudi Arabia to build the Red Sea Bridge*, IPS publication.
- The White House (2016). "The Obama-Biden Plan", Washington, http://change.gov/agenda/foreign_policy_agenda/.
- The White House (2021). "Interim National Security Strategic Guidance". The White House. Gov. March 2021. Available at: <https://www.whitehouse.gov/wp-content/uploads/2021/03/NSC1v2.pdf>.
- Trump, Donald (2017). US National Security Strategy. *NSS_BookLayout_FIN_121917.indd* (archives.gov).
- Walt, St. (1985). Alliance formation and the balance of world power, *International Security*, Vol. 9, No. 4, 3-43.
- Walt, St. (2018). " US grand strategy after the Cold War: Can realism explain it? Should realism guide it?", *International Relations*, Vol.32(I).
- walt, St. (2005). *American power : the albatross response to u.s primacy*, New York : London : www.Norton.
- Wright, R. (2022). The Looming Threat of a Nuclear Crisis with Iran. *New Yorker*.